



# کودک رشد



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی  
[www.roshdmag.ir](http://www.roshdmag.ir)

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی  
دوره‌ی بیست و هشتم • شماره‌ی پی‌در پی ۲۳۳ • فروردین ۱۴۰۱ • ۳۷ صفحه • ۴۳۰۰۰ ریال



به نام خدای بخشنده و مهربان

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجه

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش  
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

### رشد کودک • شماره‌ی ۷

ماهانامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی  
ویژه‌ی کودکان پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هشتم • فروردین ۱۴۰۱  
شماره‌ی پی در پی ۲۳۳

مدیر مسئول: محمد صالح مذبني

سرمدیر: مهري ماهوتي

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

شورای برنامه‌ریزی: مهري ماهوتي، مریم  
اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: کبری محمودی

نشانی: تهران، خیابان ایران‌شهر شمالی، شماره‌ی ۲۷۰

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود  
را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

تلفن امور مشترکین: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت افست

تصویرگر روی جلد: فریبا اصلی

تصویرگر صفحه‌ی فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سمیه انوری زاده، احسان مهرجو

- ۱ صدای بهار
- ۲ روزهای مهم ماه
- ۳ من روزه‌ام
- ۴ لبخندنی
- ۵ جشن سه تایی
- ۶ مراقب مورچه‌ها باشیم!
- ۸ درخت گردو
- ۱۰ باغچه‌ی بارانی
- ۱۱ لالا، لالا، تاب
- ۱۲ خیاط کوچولو
- ۱۳ پَر سبز کوچک
- ۱۴ شاخ‌های عجیب
- ۱۶ شعر
- ۱۸ کفش جدید موجی
- ۲۰ بازی و نرمش
- ۲۲ زنبورک تاب‌تابی
- ۲۳ کتاب کتاب
- ۲۴ بازی بی‌سر و صدا
- ۲۶ بازی و سرگرمی
- ۲۸ ظرف نارگیلی
- ۲۹ خندونک
- ۳۰ گرما سرمای رنگی
- ۳۲ قایق خود رو

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در  
دسترس شماست. کافی است رمزینۀ پاسخ سریع را  
با گوشی هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک  
نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا  
QR code scanner استفاده کنید.



● تصویرگر: سحر فرهادروش

# صدای بهار

دوست من



«بیایید سبز بشویم، جوانه بزنیم، غنچه بدهیم، گل بدهیم...»  
این صدای بهار بود. بهار داشت دانه‌های زیر خاک، پرنده‌ها و درخت‌ها، همه را صدا می‌زد. درخت سیب به دوستش گفت: «چه شکوفه‌های صورتی قشنگی! چقدر خوشگل شده‌ای!» درخت آلوچه گفت: «وای... تو خودت را با این شکوفه‌های سفید ندیده‌ای! ماه شده‌ای!»

کم‌کم پرستوها هم رسیدند. باران نرم بارید. نسیم خنک آمد و شکوفه‌ها را توی هوا پاشید. باغچه شکوفه‌باران شد. بهار خوش حال بود. دور همه می‌گشت و می‌خواند: «بیایید بیدار بشویم. سبز بشویم. نو بشویم...»

مه‌ری ماهوتی





● مهری ماهوتی  
● تصویرگر: مهسا تهرانی



**۱۲ فروردین**

**روز جمهوری اسلامی**

مردم، کشورمان را با جان و دل دوست دارند  
برای همین به جمهوری اسلامی رأی دادند.



**۱ فروردین عید نوروز**

عید آمده عید آمده ای جان  
نوروز مبارک به همه مردم ایران



**۱۳ فروردین**

**روز طبیعت**

خدایا از تو ممنونیم که  
دنیا را به این قشنگی  
برای ما آفریده‌ای.



**۲۸ فروردین**

**تولد امام حسن (ع)**

امام عزیز ما مهمان نواز بود.  
در خانه‌اش به روی همه باز بود.



**۳۱ فروردین**

**شب قدر**

امشب فرشته‌ها و پجّه‌ها با هم  
برای همه‌ی مردم دنیا دعا می‌کنند.



**۲۹ فروردین**

**روز ارتش و نیروی زمینی**  
سلام ما به سربازان قهرمان،  
در همه جای ایران.



# من روزه‌ام

● شاعر: سمانه تقی‌پور

● تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد

نزدیک ظهر است و دلم  
دارد صدای قور و قار  
حتماً به من می‌گوید او  
حالا شده وقت ناهار

امروز من هم روزه‌ام  
یک روزه‌ی گنجشکی  
وقت ناهارم می‌خورم  
من شیر و کیک کوچکی





● کلر ژوبرت  
● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

# لبخند نی‌نی

مامان مورچه صدا کرد: «زود بیا! در گوشه‌ی انباری برای ما گندم ریخته‌اند.» مورچه‌های کوچولو فریاد زدند: «ای وای! پس کی بازی کنیم؟» مامان مورچه خندید و گفت: «با هم که کار کنیم، زود زود تمام می‌شود.» مورچه‌های کوچولو دانه بردند و غر زدند. دانه بردند و اخم کردند. به نی‌نی مورچه گفتند: «تو خیلی کوچولویی، فقط یک ذره کار می‌کنی. برو کنار!» کم‌کم گوشه‌ی انبار خالی شد. مامان مورچه گفت: «آفرین به شما که این قدر تند و تند کار کردید!» بعد به نی‌نی مورچه گفت: «آفرین به تو!» مورچه‌های کوچولو گفتند: «چرا به نی‌نی مورچه آفرین می‌گویی؟» مامان مورچه گفت: «به خاطر لبخندش. یاد حرف امام حسن مجتبی (ع) افتادم که گفته است: بهترین خوبی خوش اخلاقی است.»\* بچه مورچه‌ها به هم نگاه کردند. اخم‌های همدیگر را که دیدند، همگی زدند زیر خنده.

\* ناصر پاک‌پرور. گل‌واژه‌های پاکان. انتشارات مدرسه. ۱۳۹۴.

# جشن سه‌تایی

خدای خوبم سلام

خدایا فردا سالگرد تولّد بابابزرگ است. من می‌خواهم بهترین هدیه‌ی دنیا را به او بدهم، اما واقعاً نمی‌دانم چی؟ شاید برایش یک لباس ارتشی جدید بخرم تا دوباره شبیه عکس جوانی‌اش بشود! بابابزرگ یک عالمه عکس از آن روزها دارد. توی یکی از عکس‌هایش کنار صندوق رأی ایستاده است.

بابابزرگ در روز تولّدش به جمهوری اسلامی رأی داده است. حالا دوباره روز تولّدش شده و من می‌خواهم برای او جشن سه‌تایی بگیرم؛ جشن روز تولّدش، روز جمهوری اسلامی و روز ارتش که در همین ماه است، حتماً بابابزرگ خیلی خیلی خوش حال می‌شود. خدایا امروز من و مامان و بابا خیلی کار داریم. می‌خواهیم خوراکی‌های خوش‌مزه درست کنیم و یک هدیه‌ی عالی بگیریم. خدایا برای این روز خوب از تو ممنونم.



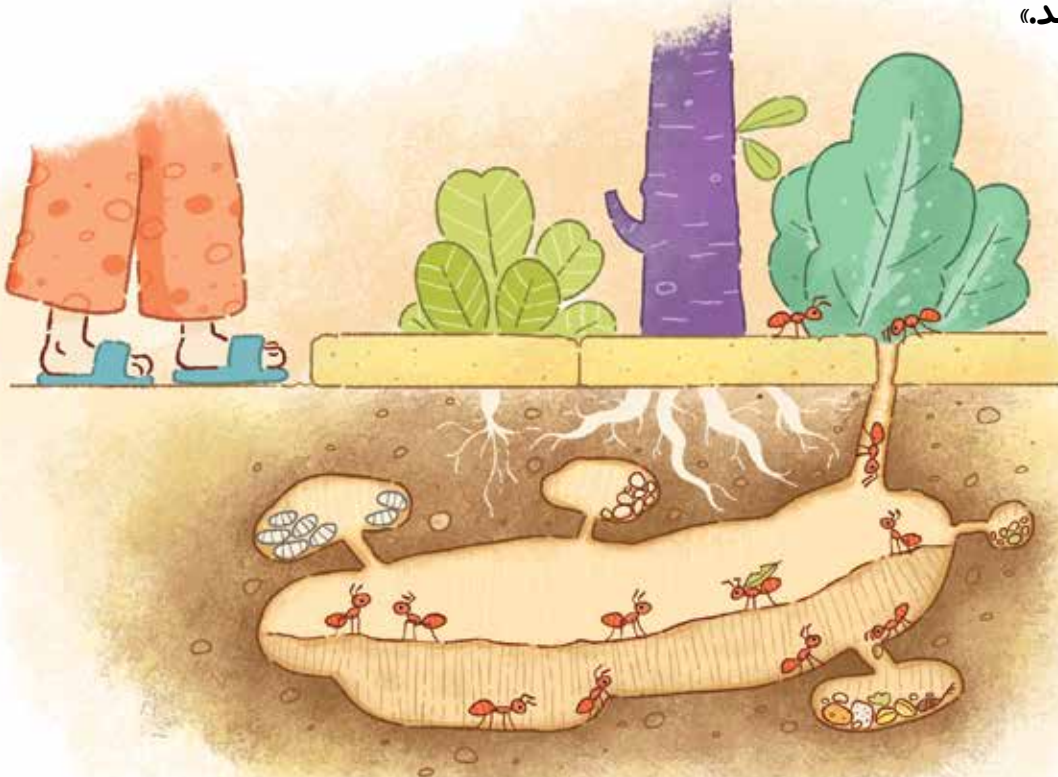


# مراقب مورچه‌ها باشیم!

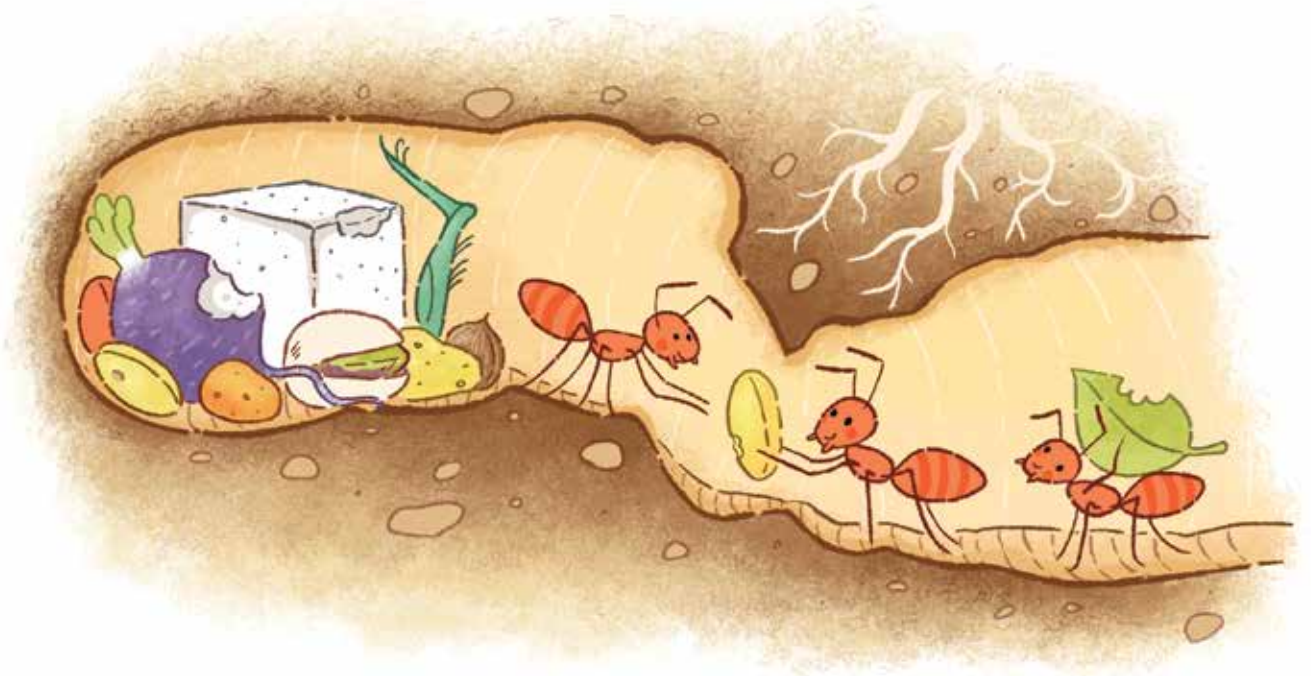


شادی در حیاط بازی می‌کرد. مورچه‌ها  
را توی باغچه دید.  
از مادرش پرسید: «این مورچه‌ها  
خطرناک نیستند؟ اصلاً چرا به  
حیاط ما آمده‌اند؟»  
مادر گفت: «مورچه‌ها خطرناک  
نیستند. خیلی هم برای محیط  
اطراف ما فایده دارند.»

مادر مراقب بود که مورچه‌ها را لگد نکند، بعد گفت: «مورچه‌ها زیر زمین لانه می‌سازند.  
با لانه‌سازی آن‌ها هوا وارد خاک می‌شود. این‌طوری درخت‌ها و گل‌ها هم بهتر رشد  
می‌کنند.»



شادی پرسید: «چرا مورچه‌ها غذای خود را زیر خاک پنهان می‌کنند؟»  
مادر جواب داد: «مورچه‌ها زمستان‌ها از زیر خاک بیرون نمی‌آیند. این غذاها را هم برای  
زمستان جمع می‌کنند. غذاهای مورچه‌ها خاک را حاصل خیز می‌کند.»



شادی کمی فکر کرد و گفت: «پس باید خیلی مراقب باشم تا پا روی مورچه‌های کوچولو  
نگذارم!»

مادر گفت: «بله دخترم! مورچه‌ها،  
حشرات مُرده را هم از روی زمین  
جمع می‌کنند و زیر خاک می‌برند.  
اگر آن‌ها نباشند، تمیز کردن  
سطح خاک خیلی سخت  
می‌شود.»



# درخت گردو



باغبان کیسه‌ی پُر از گردویش را برداشت. نگاهی به شاخه‌های مامان درخت کرد. هیچ گردویی ندید. نمی‌دانست هنوز چند گردوی دیگر روی شاخه‌ها مانده‌اند! از باغ بیرون رفت. بچه‌گردوها خیلی ناراحت شدند.

یکی از آن‌ها پرسید: «پس چرا ما را نچید؟»

بچه‌گردویی که از همه بالاتر بود، گفت: «شاید به دردش نمی‌خوریم!»

گردوی دیگر گفت: «یعنی از ما خوشش نیامد؟»

مامان درخت لبخند زد و گفت: «نه کوچولوهای من! این‌طور نیست، باغبان شما را نچید، چون سهم او نبودید.»

بچه‌گردوها تعجب کردند. پرسیدند: «پس ما سهم چه کسی هستیم؟!»

باد وزید. یک گردو از شاخه جدا شد و داخل رودخانه افتاد.

گردو کوچولو خندید و فریاد زد: «فهمیدم مامان! من سهم رودخانه هستم.»

مامان درخت چیزی نگفت. گردو کوچولو توی آب رودخانه قل می‌خورد و با خوش حالی می‌خندید! کمی دور‌تر، یک دفعه رودخانه او را هل داد و داخل یک چاله‌ی کوچک انداخت.



● وجیهه عینعلی  
● تصویرگر: ثنا حبیبی راد

گردو کوچولو توی چاله‌ی تاریک گیر کرد. خیلی ناراحت شد. گریه کرد و گفت: «یعنی من سهم یک چاله‌ی تاریک هستم!؟» چند روز بعد، توی همان چاله، یواش یواش جوانه زد. کمی بعد قد کشید و کمی بعدتر، یک درخت بزرگ شد. حالا درخت گردوی جدیدی کنار رودخانه بود. هر کس از راه می‌رسید، گردوهایش را می‌چید.

درخت هر روز از آنجا باغ و مامن درختش را می‌دید. یک روز همین‌طور که مامن درخت را تماشا می‌کرد، دید باغبان کیسه‌ی پُر از گردو را برداشت و از باغ بیرون رفت. یادش افتاد که خودش روزی گردوی کوچکی بود. رو به مامن درخت لبخند زد و گفت: «من سهم همه بودم!»

باد وزید. یکی از بچه‌گردوها از شاخه‌اش جدا شد و توی رودخانه افتاد.



# باغچه‌ی بارانی



● فرزانه فراهمانی ● تصویرگر: نرگس جوش





قصه



● عباس عرفانی مهر  
● تصویرگر: زینب بدری

# لالا، لالا، تاب

بندِ رخت توی خانه تنها بود. چرا؟ چون هیچ کس آنجا زندگی نمی کرد. بند رخت لباس و پیراهنی نداشت که خشک کند.

یک گنجشک بالای درخت توت لانه کرده بود. بند رخت به او گفت: «بیا ثابت بدهم؟» گنجشک گفت: «این شاخه‌ی توت هم میوه‌ی شیرین دارد، هم سایه دارد. تو را می‌خواهم چه کار!» بند رخت غصه خورد.

شب که شد، وقتی گنجشک خواب بود، یکهو یک گربه آمد. بو کشید. گنجشک را دید. یواشکی پرید روی شاخه. گنجشک خواب بود. گربه دهانش را باز کرد.

بند رخت داد زد: «آهای، فکر کردی می‌گذارم دوستم را شکار کنی؟ طوری دست و پایت را می‌بندم که نتوانی فرار کنی!» گربه ترسید. از ترس میوه‌ی بلندی کشید. پیرپر فرار کرد. گنجشک بیدار شد. گربه را دید، بند رخت را دید و همه چیز را فهمید. پَر پَر، نشست روی بند رخت و گفت: «ببخشید که ناراحت کردم!»

بند رخت گفت: «اشکالی ندارد. بعد آرام آرام تابش داد. گنجشک لالا لالا خوابید.



# فیاط کوچولو

قصه‌های دیدنی



ایده و اجرا: لاله ضیایی

چه کیسه‌ی خریدی بشود!



۲

چه پیراهنی بشود!



۱

چقدر قشنگ‌اندا!



۳

خودمان کیسه‌ی خرید داریم.



۴

این هم چندتا کیسه‌ی قشنگ برای دوستانم



۵



آمنه صادقی

تصویرگر: ویدا کریمی

# پَر سبزِ کوچک

پَر سبز کوچک تنهایی گوشه ای نشسته بود. حوصله اش سر رفته بود. باد آمد. پَر همراه باد به هوا پرید. چرخید و چرخید. آمد پایین. افتاد روی دماغ گربه. گربه عطسه ی بلندی کرد. دماغش را خاراند و گفت: «این دیگه چیه؟»  
پَر دوباره همراه باد به هوا پرید. چرخید و چرخید. آمد پایین. افتاد روی چشم مرغه. مرغه گفت: «قد قد قدا، یکهو شب شد چرا!» و سرش را تکان تکان داد.

پَر سبز کوچک این بار هم همراه باد به هوا پرید. چرخید و چرخید. آمد پایین. افتاد روی یک گل. شاپرکی روی گل نشسته بود. خیلی گرمش بود. پَر را برداشت و گفت: «چه بادبزنی خوبی! چقدر گرم بود!»





# شاخ‌های عجیب

نویسنده: مجید عمیق • تصویرگر: سولماز جوشقانی

شکل و اندازه‌های شاخ‌ها متفاوت است. بعضی از حیواناتِ علف‌خوار شاخ دارند: مانند گاو، گوسفند، بُز، گوزن، بُزکوهی، قوچ وحشی، کرگدن و زرافه. حیوانات از شاخ برای دفاع از خودشان استفاده می‌کنند. آن‌ها برای اینکه بدانند چه کسی می‌تواند رئیس گله باشد، با هم رقابت می‌کنند. هر کس پیروز شود، می‌تواند رئیس شود.

شاخ کرگدن بالای نوک بینی‌اش قرار دارد، نه روی سرش.



شاخ گاو آفریقایی خیلی خیلی بلند است.



قوچ اهلی شاخ‌های پیچ‌دار و  
حلقه‌ای دارد.



شاخ‌های بُز کوهی خیلی بلند  
و کمی خمیده‌اند.



شاخ‌های گوزن آدم را یادِ  
چنگال می‌اندازد؛ دو چنگال  
خیلی بزرگ روی سر.





## سیر • مریم مهرآبادی

سیرم، سیرم، سفیدم  
عروس هفت سینم  
سیب آقای داماده  
کنار اون می شینم



## سَمَنو • طویه شامانی

برین کنار که اومدم  
من سمنوی هفت سینم  
میام تو سفره می شینم  
به خاطر ویتامینم

## سَبزه • منیره هاشمی

نشسته روی سفره  
سبزه‌ی خوشگل ماش  
مامان داره می بنده  
روبان قرمز براش

## سماق • مریم هاشم‌پور

سماق، سماق، سماق  
سلام به دوستان، سلام!  
این سفره‌ی هفت‌سینه؟  
اجازه، من هم پیام؟

• تصویرگر: یگانه یعقوب‌نژاد





## سُنبل • زهرا داوری

تو آینه انگار که دو تاست  
سُنبل رنگی پَنگی مون  
کاش دوبرابر شده بود  
تو آینه بوی خوب اون



## سِنجد • مریم اسلامی

سنجد اومد تو سفره  
با سین‌ها آشنا شد  
به تنگ آب نگاه کرد  
رفیق ماهیا شد



## سیب • سمیه بابایی

یک سیب خوشگل  
آمد قِل و قِل

مهمان ما شد  
در سفره جا شد

با برگ و بادُم  
شد سین هفتم



# کفش جدیدِ موچی



بازیگران: قصه گو، موچی، مامان مورچه، ملخ،

جیر جیرک، موچول.

**قصه گو:** موچی توی لانه بازی می کند.

مامانش از راه می رسد...

**مامان مورچه:** «موچی جانم! دوست داری

امسال کفش دوزک چه جور کفشی برات

بدوزه؟»

**موچی** (با خودش فکر می کند): کفش

خال خالی که دارم. کفش گل گلی، کفش

توپ توپی... (بلند رو به بچه ها) حالا چه

کفشی بگیرم؟

نمایش



**قصه گو:** موچی کمی فکر می کند، اما نمی داند چه کار کند؟ پس می رود سراغ دوستانش!  
(ملخ کنار گل پیرپیر می کند) **موچی:** «ملخ جان! تو بگو! چه جور کفشی بگیرم؟»  
**ملخ:** «کفشی که بتونی با اون پیرپیر کنی!»  
**موچی:** «ولی من کفش پیرپیری دارم!»  
(جیرجیرک کمی آن طرف تر نشسته، جیرجیر می کند) **موچی:** «جیرجیرک! تو بگو! چه جور کفشی بگیرم؟»  
**جیرجیرک:** «معلومه! کفشی که موقع راه رفتن صداهای خیلی قشنگ بده!»  
**موچی:** «ولی من کفش سوت سوتکی دارم!»  
**قصه گو:** یک دفعه موچی صدایی می شنود. انگار صدای موچول است! (موچول پایش را گرفته و آخ و واخ می کند.)  
**موچی:** «چی شده موچول؟»  
**موچول (پایش را بالا می گیرد):** «از بس گندم به انبار بردم، پادرد گرفتم موچی جان! این کفشام خیلی اذیتم می کنن.»  
**قصه گو:** موچی از پادرد موچول خیلی ناراحت می شود. تندی به سمت لانه می دود.  
**مامان مورچه:** «فهمیدی چه جور کفشی می خوای موچی جان؟»  
**موچی:** «بله! یک جفت کفش محکم و قشنگ که وقتی موچول می پوشه تا گندم انبار کنه، پاهاش درد نگیرن!»

**مامان مورچه:** چه خوب شد عزیزم! (و با هم از صحنه بیرون می روند.)

**قصه گو:** مامان مورچه و موچی با هم می روند پیش کفشدوزک تا به او بگویند یک جفت کفش خوب برای موچول بدوزد.





# بازی و نرمش

● نویسنده و عکاس: اعظم لاریجانی

زیاد نشستن اصلاً خوب نیست. بدن را ضعیف می‌کند. پس الان وقت کشش است. یعنی حرکت دادن همه‌ی قسمت‌های بدن. دست، پا، کمر و گردن.



## کشش دست‌ها

دست چپ را وسط دو کتف بگذار و با دست راست، آرنج دست چپ را بگیر. چند ثانیه در همین حالت بمان. حالا برعکس.



## چرخش کمر

روی صندلی کنار دیوار بنشین. روی کمر بچرخ و یک دستت را روی دیوار بگذار. حالا برعکس.

### دست‌ها بالا، دست‌ها پایین

کف دست‌هایت را به هم بچسبان.  
حالا دست‌ها را از مچ بچرخان  
تا انگشتانت به سمت زمین قرار  
بگیرند. حالا دست‌ها را رو به بالا  
بچرخان. هر بار تا ده بشمار.



### نرمش شانه

همان‌طور که روی صندلی نشسته‌ای،  
شانه‌هایت را به آرامی بالا ببر و دوباره پایین  
بیاور. این حرکت را ۱۰ بار تکرار کن.



### تکیه به دیوار

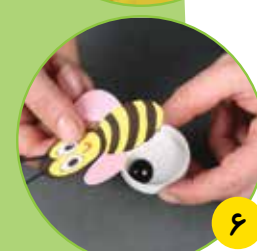
به دیوار تکیه بده. حالا فکر کن می‌خواهی  
روی صندلی بنشینی. آرام کمرت را روی  
دیوار سُر بده و پایین بیا.

# زنبورک تاب تابى



وسایل لازم: مقوّا، چسب، قیچی، ماژیک مشکی، مهره‌ی کوچک یا خمیر بازی

۱. یک تکه مقوّا بر می‌داریم. درِ بطری را روی آن می‌گذاریم. دوتا گردِی چسبیده به هم می‌کشیم. دور گردِی‌ها را می‌بریم.
۲. چشم زنبور را با مقوّا درست می‌کنیم و می‌چسبانیم.
۳. شاخک زنبور را برش می‌زنیم و روی سر زنبور می‌چسبانیم.
۴. با ماژیک مشکی خط‌های بدن زنبور را می‌کشیم.
۵. بال‌های زنبور را با مقوّای رنگی برش می‌زنیم و می‌چسبانیم.
۶. داخل درِ بطری مهره‌ی کوچک یا کمی خمیر می‌گذاریم.  
(درِ بطری باید سنگین شود تا تاب بخورد.) حالا زنبور را با چسب روی آن می‌چسبانیم.





## ماجراهای امیرعلی و ننه گلاب



نویسنده: کلر ژوبرت  
تصویر گر: گلنار ثروتیان  
ناشر: کتابک  
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۳۱۶۰

امیرعلی برای چند روز پیش  
ننه گلاب آمده بود...  
جلوی تلویزیون نشسته بود که یک دفعه صدا کرد:  
«مامان بزرگ زود بیا...»

در این کتاب سه داستان کوتاه از ماجراهای امیرعلی  
و ننه گلاب نوشته شده. «وای چقدر کیسه»، «آش  
پردردسر» و «یک روز قاطی پاتی».  
می‌توانید قصه‌های این کتاب را بخوانید و لذت ببرید.



## بالش رنگی

شاعر: جعفر ابراهیمی شاهد  
تصویر گر: فهیمه محبوب  
ناشر: لویه تو  
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۷۵۸۶۷

یه بالش رنگی دارم  
برگ و درخت و گل داره  
روی درخت از آسمون  
بارون چک‌چک می‌باره

این کتاب از مجموعه ی «ترانه‌های فندق» است.  
«فلفل»، «عمو نوروز» و «زمستون» از شعرهای این  
کتاب هستند.

این کتاب‌ها را کارشناسان واحد ساماندهی منابع آموزشی  
و تربیتی هم خوانده‌اند و آن‌ها را به شما پیشنهاد می‌کنند.

● آمنه شکاری  
● عکاس: اعظم لاریجانی



# بازی بی سر و صدا



سلام!  
امروز خوش نگذشت، چون مامان گفت باید زود زود به خانه برگردم. مثل اینکه سروصدا کرده بودم!  
مامان گفته بود همسایه مان مریض است و ما باید آرام تر بازی کنیم. اما من یادم رفت. بازی بدون سروصدا که خوب نیست!  
حالا هم توی خانه حوصله ام سر رفته! اما... می دانم چه کار کنم!  
من برایت می نویسم که وقتی حوصله ام سر می رود چه کار می کنم.  
تو هم بگو!  
مامان می تواند حرف های تو را در جای خالی بنویسد.

من: توی آشپزخانه به مامان کمک می کنم.  
مثلاً ظرف ها را خشک می کنم.  
تو: .....



من: کتاب های داستانم را دوباره می خوانم.  
تو: .....

من: یک نقاشی خنده دار می کشم.  
تو: .....





من: به بابزرگم یا یکی از اعضای فامیل  
تلفن می‌کنم و با هم حرف می‌زنیم.  
تو: .....

من: توی سطل پر از خاک یا داخل گلدان،  
دانه می‌کارم.  
تو: .....



اووووه! چقدر کار هست!  
حتماً کارهایی که تو می‌گویی هم  
جالب هستند. فکر کنم این‌طوری  
حوصله‌مان سر نمی‌رود.

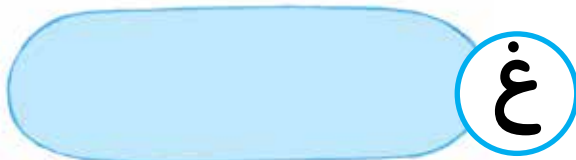
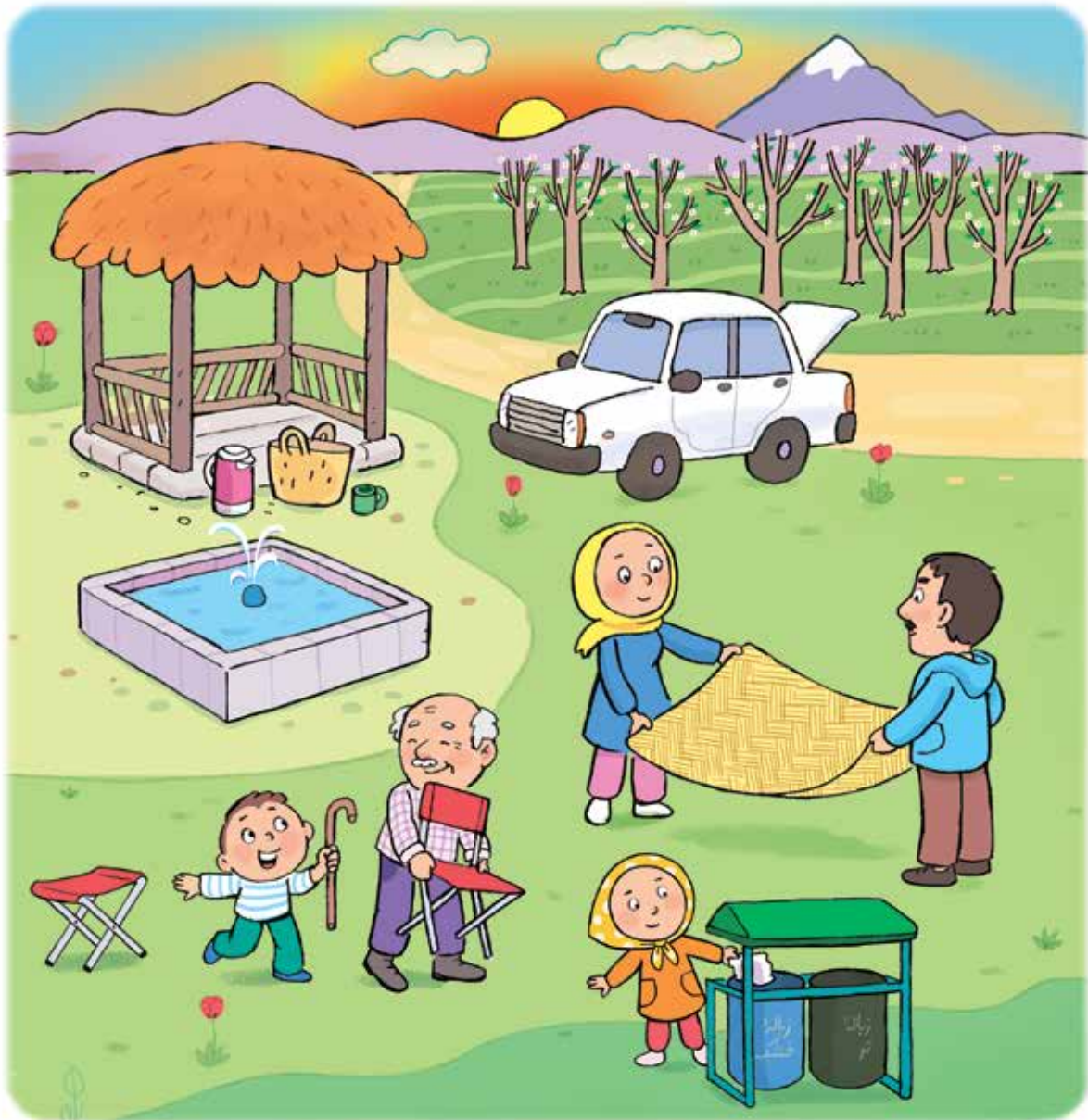


راستی! کاشکی همدیگر را می‌دیدیم، توی گلدان‌ها دانه می‌کاشتیم و با هم بازی  
می‌کردیم! اما حالا، با کمک یک بزرگ‌تر، می‌توانیم برای مجله‌ی خودمان پیام بنویسیم  
یا نقاشی کارهایمان را بفرستیم. این‌طوری از هم خبردار می‌شویم.  
این هم کیف دارد. مثل یک بازی بی‌سروصد!



گردش تمام شده. به پایین صفحه نگاه کن. برای هر حرف، چند کلمه در تصویر پیدا می‌کنی؟ کلمه‌ها را در جاهای خالی بنویس.

طرح و اجرا: لاله ضیایی





# ظرف نارگیلی



میشی خرگوشه رفت کنار رودخانه. می خواست آب بخورد. یکهو پایش سُرخورد. کم مانده بود توی رودخانه بیفتد! ماشی گفت: «چرا این طوری آب می خوری؟» کمی آب توی پوست گردو ریخت. آن را به میشی داد و گفت: «می توانی توی این آب بخوری.» میشی گفت: «من چطوری توی این پوست گردوی کوچولو آب بخورم!»

ماشی کمی گشت، یک برگ کلم پیدا کرد و به میشی داد. میمونک نگاهشان می کرد. خواست که توی همان برگ کلم آب بخورد. میشی آخم کرد و گفت: «این مال من است. برو برای خودت یک ظرف آب پیدا کن!» میمونک قاه قاه خندید و گفت: «من با دستم آب می خورم، این طوری.» تا خم شد، تالایی افتاد توی رودخانه. میشی و ماشی اول خندیدند، اما بعد به سختی دوستشان را از آب بیرون آوردند. میمونک حسابی خیس شده بود. ماشی یکهو گفت: «فهمیدم» و رفت. کمی بعد، با یک پوست نصفه ی نارگیل برگشت و آن را به میمونک داد. حالا میشی، ماشی و میمونک هر کدام یک ظرف آب برای خودشان داشتند.





● احمد عربلو و فهيمه فتوره چي  
● تصويرگر: نرگس جوشش

## دعوا



یک سیر و یک پیاز دعوایشان شد.  
سیر داد زد: «حیف که سیرم!  
و گرنه می خوردمت!»

## اهل کجایی؟

اولی: ببخشید، شما اهل تهران هستید؟  
دومی: خیر. بنده اهل مطالعه هستم.



## ساعت



اولی: «ببخشید آقا، ساعت چند  
است؟»  
دومی: «شما ببخشید. ساعت  
خواهیده است.»  
اولی: «پس بیدارش نکن. از  
یکی دیگر می پرسم.»



● رویا صادقی

# گرما سرمای رنگی

به رنگ‌هایی که حس گرما به ما می‌دهند، رنگ‌های گرم می‌گویند؛  
مثل: **زرد** و **نارنجی** و **قرمز**.

به رنگ‌هایی که حس سرما به ما می‌دهند، رنگ‌های سرد می‌گویند؛  
مثل: **سبز** و **آبی** و **بنفش**.



مثلاً، برای نشان دادن گرمای فصل تابستان و داغی هوای روز آفتابی از رنگ‌های گرم استفاده می‌کنیم. برای نشان دادن حس سرما در زمستان و سکوت در شب از رنگ‌های سرد استفاده می‌کنیم.

شما هم با توجه به ویژگی‌های رنگ‌های گرم و سرد، یک نقاشی قشنگ بکشید.



بچه‌ها نقاشی‌های خودتان را برای ما بفرستید.



بنیتا داودی، ۷ ساله از تهران



گونای نیاغ، ۷ ساله از تهران



بهار زهناچی، ۷ ساله از تهران



بهار مصباح، ۵ ساله از چهارمحال و بختیاری



طناز طراح، ۷ ساله از تهران



کارن محمودی، ۷ ساله از بابل



# قایق خود رو

مواد و وسایل لازم:

تشت آب، چسب، قیچی، مقوا، مایع ظرف شویی، مداد

• نیتره امانی

• تصویرگر: سام سلماسی

دوست دارید قایق شما به کمک مایع ظرف شویی حرکت کند؟  
این آزمایش را انجام دهید تا ببینید.



۱. روی یک صفحه‌ی کاغذ شکل قایق را بکشید.  
آن را با چسب روی صفحه‌ی مقواً بچسبانید.

۲. مقواهای اضافی را از اطراف قایق قیچی کنید.

۳. کف قایق را برش بزنید.

۴. حالا قایق را توی تشت آب بگذارید.

۵. یکی دو قطره مایع ظرف شویی در محل برش  
بچکانید. چند لحظه صبر کنید.



قایق به سمت جلو  
حرکت می‌کند.



## آلوچه

آلوچه‌ی ترش نوبرانه  
خوش‌مزه و تُرد و آبدار است

این تازه رسیده زیر دندان  
همراه صدای قرچ قرچش  
سوغاتی خوشگل بهار است

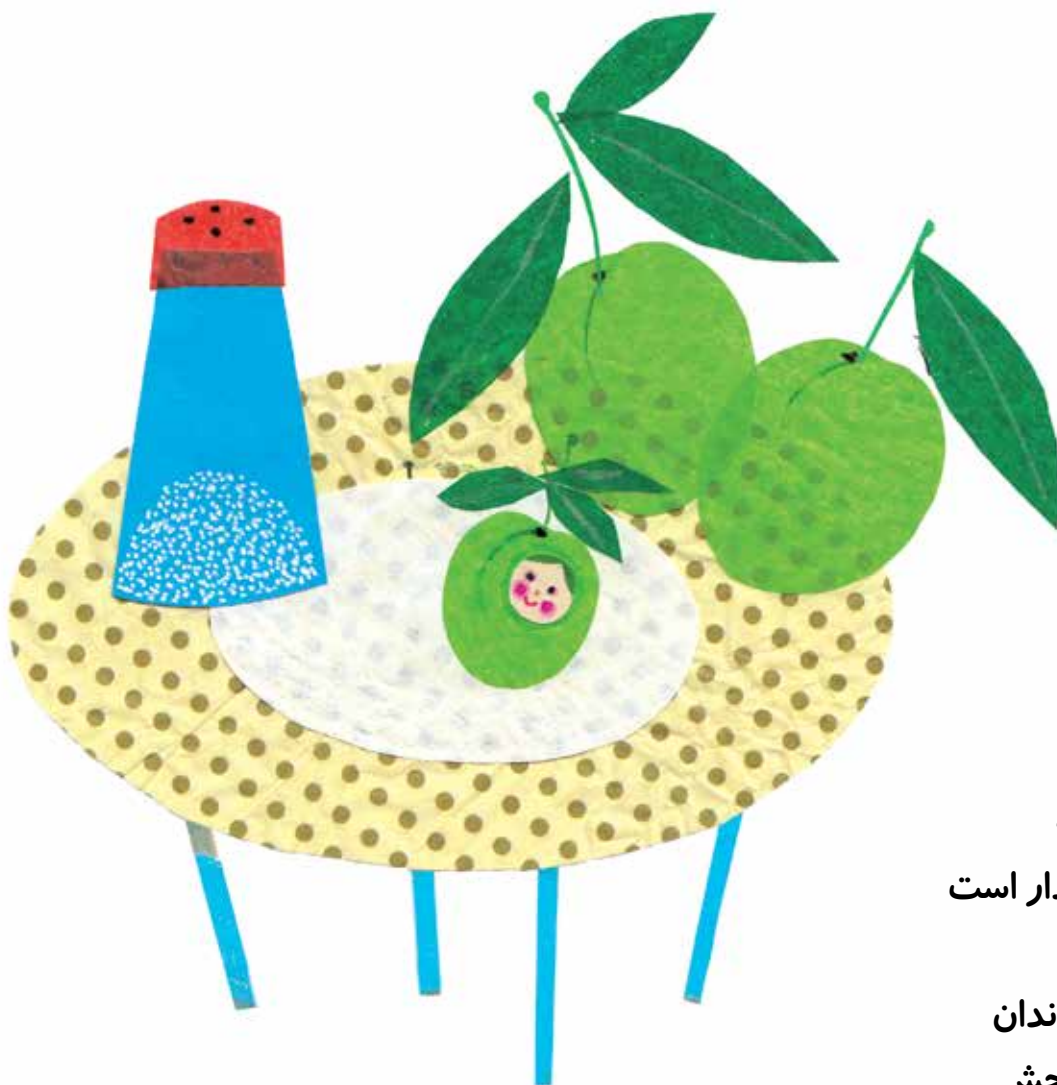


## خیار

نی‌نی خیارِ گل به سر  
خوابیده لای بوته‌ها

کم خورده آب و آفتاب  
کوتاه و سبز و لاغر است  
نی‌نی خیارِ باغ ما

● مهری ماهوتی  
● تصویرگر: هدا حدادی



# با دریاچه‌ی زریوار آشنا شویم.

شهر خوش آب‌وهوای مریوان در استان کردستان قرار دارد. در کنار شهر مریوان، دریاچه‌ی دیدنی و زیبای زریوار دیده می‌شود. در اطراف دریاچه کوه‌های بلند و جنگل زیبایی وجود دارد.

اُردک سَرحنایی و سَرسبز،  
بوتیمار، پرستوهای دریایی و  
لک‌لک‌های مهاجر کنار این  
دریاچه زندگی می‌کنند.

ماهی‌های زیادی در این دریاچه  
زندگی می‌کنند؛ مانند سیاه‌ماهی خالدار،  
ماهی کپور، مار ماهی.

روباه قرمز، خرگوش و  
گربه‌ی وحشی و حیوانات  
جالب دیگری اطراف دریاچه  
زندگی می‌کنند.

گیاهانی مانند نیلوفر آبی، پیچک‌ها و نعناع  
اطراف این دریاچه دیده می‌شوند.